

## صدر دموکراسی، آری یا نه؟<sup>۱</sup>

واحد ترجمه معاونت پژوهش و تولید علم

اگر این گزاره که «دموکراسی باعث افزایش نفوذ ایالات متحده می‌شود» صادق باشد، در نتیجه مخالفت دیگری ظاهر می‌شود و آن این است که آمریکا با اشاعه و تبلیغ دموکراسی مسؤول ایجاد خشونت و عدم موازنه قدرت شده است. ما این موضوع را پیش از این در عراق مشاهده کرده‌ایم. اشغال عراق به رشد برنامه نیروگیری القاعده یاری رسانده است. در مورد دولت‌های دیگری که در معرض مداخله آمریکا در آسیای مرکزی و جنوب شرقی و شمال آفریقا هستند چه می‌توان گفت؟ واکنش‌های بلند مدت هند و روسیه و چین نسبت به این قضایا چه خواهد بود؟ تحرکات آمریکا در آسیای جنوب شرقی به شکل‌گیری و تعمیق سازمان همکاری شانگهای (SCO) که شامل گروهی از کشورهای اقتدارگرا همچون چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان می‌شود یاری رسانده است. اگر آمریکا دموکراسی را به مبحث امنیت ملی‌اش پیوند دهد آیا نهایتاً رفتارش به اثبات گزینه «خود نابود کنندگی» نخواهد انجامید؟ این علت مخالفت که به دیدگاه‌های رئالیستی در زمینه توازن قدرت نزدیک است، به لحاظ نظری و انتزاعی معتبر است. به لحاظ تاریخی، قدرت‌های بزرگی که به اشاعه نهادهایشان در خارج پرداخته‌اند اغلب واکنش‌هایی همچون ضد مداخلات در کشورهای دیگر توسط قدرت‌های بزرگ رقیب را باعث شده‌اند. سؤال اینجاست که آیا ضررهای تبلیغ دموکراسی بیش از مزایای آن برای ایالات متحده است یا خیر؟ آیا برقراری دموکراسی در عراق که باعث ایجاد در دسرهای گوناگونی می‌گردد به هزینه‌هایش

<sup>1</sup> John.M.Owen.Emission of democracy:yes or no?: Liberal Peace , Liberal War: American Politics and International Security (1977)

می‌آرزود؟ به عبارت دیگر اگر رؤیای "پال ولفوونیز" در گسترش لیبرال دموکراسی از مراکش تا پاکستان فهم شود، آمریکا به دوستان و متحدان جدیدی دست پیدا می‌کند، اما دقیقاً به همین دلیل آمریکا بیش از گذشته برای بسیاری از کشورها هراس انگیزتر شده است. آیا این احتمال وجود دارد که کشورهای کافی وجود داشته باشند که برایشان بیارزد تا برای پایان بخشیدن به هژمونی آمریکا با هم همکاری کنند. مقامات آمریکا باید این نکته را مد نظر داشته باشند که بی شک این احتمال وجود دارد اما امکان آن دقیقاً مشخص نیست.

آیا گسترش دموکراسی می‌تواند در خدمت منافع ملی آمریکا باشد؟ منتقدان رئالیست به دفعات دولت بوش را به خاطر «آرمانگرایی‌اش» به باد شدیدترین حملات گرفته‌اند. این منتقدان بیان داشته‌اند که رئیس جمهور آمریکا در استفاده از قدرت این کشور برای اشاعه آزادی‌های سیاسی در جهان در بهترین حالت منابع آمریکا را به هدر می‌دهد و در بدترین حالت ممکن، به سوی فاجعه رهسپار است.

این نظرات به وضوح در مقاله‌ای که توسط "دیوید هنریکسون" (David Hendrickson) و "رابرت توکر" (Robert Tucker) در پاییز ۲۰۰۵ در یکی از شماره‌های فصلنامه منافع ملی منتشر شده است. بسیاری از منتقدین بر این حکم صحنه نهادند که اشاعه دموکراسی و حفظ قدرت آمریکا دو هدف متضادند، به عبارت بهتر یا باید از اشاعه دموکراسی و هزینه‌های سرسام‌آور استقبال کرد و یا باید یک سیاست خود منفعتی را دنبال کرد و به سایر کشورها این اجازه را داد تا امور داخلی‌شان را بدون مداخله یا راهنمایی آمریکا تمشیت کنند. در مقابل این منتقدین دسته دیگری وجود دارند که خودشان را «رئالیست‌های اخلاق‌گرا» (و یا ایدئالیست‌های عملگرا) نامیده‌اند. این دسته بر این نظرند که رابطه نزدیکی میان رشد قدرت آمریکا و گسترش دموکراسی برقرار است. ایالات متحده از طریق بسط سرمایه داری دموکراتیک می‌تواند در سرتاسر جهان به آنچه که اقتصاد دانان «اهداف پر بازده» می‌نامند برسد.

از نظر ایشان دموکراسی‌ها امورشان را با درجه بالاتری از شفافیت و اطمینان تولید می‌کنند که این خود دموکراسی‌ها را به شرکای قابل پیش‌بینی‌تری برای آمریکا بدل می‌سازد. از آنجایی که دموکراسی‌های با ثبات علیه یکدیگر نمی‌جنگند،

ایالات متحده با دشمن کمتری مواجه می‌شود. هنگامی که کشورها اقتصادهایشان را بگشایند ایالات متحده به شرکای تجاری و سرمایه‌گذاری بیشتری دست پیدا می‌کند. دموکراسی‌های نوین - خاصه آنهایی که در مناطق بی‌ثباتی از جهان پهلو گرفته‌اند یا آنهایی که در نزدیکی همسایگان اقتدارگرای قدرتمند جلوس کرده‌اند - بیشتر به ایجاد روابط نزدیک‌تر با ایالات متحده راغبند. بخشی از بسط کمربند دموکراسی‌ها از دهه ۱۹۸۰ به این سو به واسطه پیروزی آمریکا در جنگ سرد بوده است. همین انبساط به نوبه خود به پایداری هژمونی آمریکا در دنیای پس از جنگ سرد یاری رسانده است.

ایالات متحده تبلیغ دموکراسی را به عنوان یکی از سیاست‌های رسمی خود اعلام داشته است. منتقدان اشاعه دموکراسی این نکته را که انتخابات غیر منتظره و آزاد، در جامعه اقتدارگرا ممکن است منجر به ظهور دولت‌های مخالف آمریکا شود - همان طور که پیروزی حماس در انتخابات فلسطینیان نشان داد - راست می‌گویند. اما دموکراسی با ثبات شامل فرهنگ نهادها و فرهنگ [دموکراتیک] می‌شود و نه انتخابات سرزمین‌های فلسطینی که توسط جیمی کارتر تأیید شد. و این نکته نیز صادق است که حامیان اشاعه فغال و جدی دموکراسی آمریکایی قادر به درک این موضوع نیستند که برخی از کشورها فاقد بسیاری از پیش شرط‌های دموکراسی لیبرال‌اند به گونه‌ای که حتی تنها ابر قدرت جهانی نیز نمی‌تواند آنها را با هزینه‌ای قابل قبول دموکراتیزه کند. اگرچه بعضاً دموکراسی با قوه قهریه صادر می‌شود اما در بیشتر موارد چنین روش‌های قهرآمیزی امپریالیستی از کار در می‌آیند و به مقاومت دموکراسی خواهان بالقوه کشورهای مورد حمله در برابر متجاوزان منجر می‌شود. اما منتقدان اشاعه دموکراسی هنگامی که تلویحاً به یک مصالحه گریزناپذیر میان گزینه خوب (یعنی اشاعه و تبلیغ آزادی) و گزینه بهتر (یعنی تضمین کردن منافع آمریکا) اشاره می‌کنند، زیاده روی می‌کنند. در برخی موارد گزینه‌های خوب با هم جور در می‌آیند. با این وجود ارتباط میان دموکراسی و منافع آمریکا به طور تلویحی به پوشش دیگری اشاره دارد که تمام طرف‌های درگیر در بحث باید آن را فهم کنند. دولت‌هایی که دلواپس کاهش یا تحدید قدرت و نفوذ آمریکا در جهان هستند این پیوند را فهم می‌کنند و تعجب‌آور هم نیست، اما این کشورها در اشاعه دموکراسی در

عراق به آمریکا کمکی نمی‌کنند. برخی از این کشورها، کشورهای دموکراسی دوست آمریکا نیز هستند که در مخالفت با سقوط رژیم‌های دیکتاتوری در موقعیت دشواری قرار گرفته‌اند.

دموکراسی‌های با ثبات و امن نسبت به دموکراسی‌های نو ظهوری که بیشتر در معرض تهدیدات داخلی و خارجی قرار دارند نه تنها به کمک آمریکا نیازی ندارند بلکه سنگ آمریکا را کمتر به سینه می‌زنند. دقیقاً به این دلیل که وجود دموکراسی‌ها بیشتر به معنی نفوذ قدرت بیشتر آمریکا است، تبلیغ دموکراسی اغلب به مثابه یک عمل یکجانبه از سوی آمریکا محسوب خواهد شد. روی هم رفته بسط و اشاعه دموکراسی در طول سه دهه گذشته هدف نهایی ایالات متحده در کل جهان بوده است. فقدان تقریبی جنگ میان لیبرال دموکراسی‌های آگاه - که شاید جدیدترین یافته امروزی پژوهش‌های روابط بین‌الملل باشد - به این معنا است که دولت‌های دموکراتیک نیازی به جنگ با هم ندارند و این موضوع به این دولت‌ها اجازه می‌دهد تا منابعشان را در جاهایی که ممکن است این آمادگی‌ها به کار روند سرمایه‌گذاری کنند. دموکراسی همچنین منجر به سایر کارآمدی‌ها هم می‌شود. دموکراسی‌ها احتمالاً به تجارت و سرمایه‌گذاری با هم می‌پردازند که منجر به افزایش نرخ رشد تولید آنها می‌شود. به طور عام‌تر این که، نهادهای این کشورهای دموکراتیک به طور نسبی این کشورها را شفاف و تصنعی می‌سازد که این خود به آنها اجازه می‌دهد تا به مذاکرات کارآمدتری با یکدیگر بپردازند و کمتر از مذاکره با هم طفره می‌روند که همین طفره روی‌ها روابط میان کشورهای غیر دموکراتیک را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

متعاقب سقوط امپراطوری شوروی، سود ناشی از فضای صلح‌آمیز، به آمریکا این اجازه را داد که هزینه‌های نظامی‌اش را تا بیش از بیست درصد از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ کاهش دهد. از زمان سقوط شوروی، ایالات متحده در هر مقطعی، به هدف تبدیل کردن کشوری به کشور دموکراتیک نائل شده است. اما در فراسوی ترقی‌ها در حوزه رفاه اقتصادی و تنزلات مخارج امنیتی، مزایا و منافع محسوس نهفته است. گسترش دموکراسی در طول چند دهه گذشته شمار دوستان آمریکا را در سراسر جهان افزایش داده است.

تبلیغ دموکراسی ممکن است یک نظم جهانی را تداوم بخشد - که خود رفاه و صلح را ارتقاء می‌بخشد - اما همچنان به یک تازی و در صدر بودن آمریکا در جهان یاری می‌رساند. با این وجود پرزیدنت "بوش" به خاطر حمایت واقعی و لفظی‌اش از دموکراسی، نه با تردید که با خصومت مواجه شده است. آیا این خصومت به این خاطر نیست که هیچ کس باور ندارد که آمریکا به واقع خواهان خاورمیانه‌ای دموکراتیک است؟ یا بدین خاطر نیست که مداخله آمریکا صرفاً موجب نا امن تر شدن خاورمیانه بیش از گذشته شده، یا هژمونی آمریکا منافع اقتصادی اروپا را به مخاطره انداخته است؟ شاید این گونه باشد. اما رئالیست‌ها باید استدلال دیگری را نیز به رسمیت بشناسند؛ آمریکا از ظهور رژیم‌های دموکراتیک در مناطق بی ثبات جهان به دنبال منافع فزاینده‌ای است. دولت‌های دموکراتیک که از خطر سقوط داخلی و خارجی می‌هراسند منافع مشترک شدیدی را با آمریکا احساس می‌کنند بدین خاطر که این کشور یک مدل دموکرات است که به واسطه ثروت و قدرتش به کامیابی‌هایی ناآل شده که همگی از نتایج دموکراسی است. دموکراسی‌های نوین اروپای مرکزی از حمله آمریکا به عراق حمایت کردند و از شکاف فرا آتلانتیکی میان قدرت‌های اروپایی - شامل روسیه، فرانسه و آلمان که با این جنگ مخالف بودند - و آمریکا برای تأکید بر ادعای خودشان بهره‌برداری کردند. هم اکنون نیز کشورهای دموکراتیک گرجستان (بعد از انقلاب سرخ) و اوکراین (بعد از انقلاب نارنجی) در مسیر همتایانشان در اروپای شرقی گام نهاده‌اند؛ از قیم تاریخی و مسلط خود یعنی روسیه علی‌رغم منابع طبیعی آن فاصله می‌گیرند و به سوی غرب، خاصه آمریکا گام برمی‌دارند. البته این به معنای این نیست که دموکراسی‌های نوین یا دموکراسی‌های در حال گذار همواره گوش به فرمان آمریکا هستند. منافع متضاد همواره ظاهر می‌شوند و در برخی مواقع به شدت قدرتمندند. دموکراسی‌های آمریکای لاتین در مقایسه با همتایانشان در اروپای شرقی عموماً تمایل کمتری به ایالات متحده دارند، شاید به خاطر آن که به لحاظ جغرافیایی بسیار نزدیک آمریکا هستند. روابط هند با آمریکا به طور فزاینده‌ای بهتر از دوران جنگ سرد است، اما توسعه سلاح‌های هسته‌ای در هند در دهه نود به معنای این بود که واشینگتن بر دهلی نو فشار آورده تا مخالفتش را با برنامه‌های هسته‌ای ایران شدت بیشتری ببخشد.

اشاعه ایدئولوژی یک کشور به منظور افزایش نفوذ ژئوپولیتیکی اش یک ایده جدید نیست. این اندیشه در میان دولت‌های ایدئولوژیک در چند قرن گذشته رواج داشته است. مثلاً در ۱۵۵۹ الیزابت اول نیروهایش را برای کمک به شورشیان پروتستان به اسکاتلند فرستاد که این موجب تغییر جهت این کشور به سوی انگلستان شد. "مترنیک" در سال ۱۸۸۱ نیروهایش را برای سرنگون کردن انقلاب‌های لیبرال به سه ایالت ایتالیا فرستاد که به بازگرداندن حاکمان طرفدار اتریش منجر شد. این اندیشه در میان حکام شوروی سابق نیز رواج داشت. نمونه آن را می‌توان در تحمیل نظام کمونیستی به کشورهای اروپای شرقی متعاقب جنگ جهانی دوم و حفظ آن رژیم‌ها با توسل به قوه قهریه در بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۶ سراغ گرفت. توکر و هنریکسون بیان می‌دارند که دکترین بوش یک بدعت رادیکال در سنت آمریکایی عدم مداخله در امور داخلی سایر جوامع است. اما از آغاز نیز آمریکایی‌های متنفذی بوده‌اند که خواستار گسترش جمهوری خواهی با توسل به قوه قهریه بوده‌اند. سنت عدم مداخله، تا اواخر قرن نوزدهم، به خاطر قدرت ضعیف آمریکا، یک تاز سیاست خارجی این کشور بود، اما با افزایش قدرت آمریکا، تمایل مداخله در امور داخلی دیگر کشورها نیز رشد کرد. آمریکا از ۱۸۹۸ در مغرب زمین و در دهه ۱۹۴۰ در آسیای شرقی و اروپا شروع به تغییر رژیم‌های داخلی جوامع کرد تا محیط اطرافش را به رنگ خودش در بیاورد. از آن زمان ایالات متحده به دفعات از قوه قهریه برای تغییر رژیم‌ها سود جسته است که همواره نیز در راستای ایجاد رژیم‌های دموکراتیک نبوده است. در نهایت، هدف غایی سیاست تغییر رژیم‌ها از سوی واشینگتن این بود که دولت‌های جدید استقرار یافته با منافع آمریکا همسو شوند. با این وجود همواره گزینه‌های دموکراتیک علمی وجود ندارند تا به قدرت برسند. "جرارد الکساندر" (Gerard Alexander) بیان می‌دارد، برخی مواقع باید از یک گزینه غیر دموکراتیک اما قائم به ذات حمایت کرد. برای مثال دولت بوش در جمهوری‌های آسیای مرکزی شمال افغانستان هیچ جناح دموکراتیک قائم به ذاتی پیدا نکرد که قادر و راغب به کمک به آمریکا در جنگ با تروریسم اسلامی در منطقه باشد. آمریکا از اقتدارگرایی از روی علاقه و از دموکراسی به خاطر نفس دموکراسی حمایت نمی‌کند. واشینگتن

دموکراسی را به خاطر تأمین منافعش در هر موقعی که مناسب تشخیص داده، تبلیغ کرده است.

جرج بوش با تماشای نزاع‌های ایدئولوژیک میان یک اسلام‌گرایی رادیکال در حال گسترش و گزینه‌های گوناگون به حاشیه رانده شده در منطقه خاورمیانه، همچون واکنش ترومن به اشاعه کمونیسم در اروپای دههٔ چهل، نسبت به این قضایا واکنش نشان داده است. بوش با باور به این امر که دموکراسی حقیقتاً بهتر از نظام‌های عقیدتی رقیبش است - یعنی هم عادلانه‌تر، هم موجب رفاه بیشتر و هم حامل پایدارتر نفوذ و تأثیر آمریکا است - خط‌مشی رونالد ریگان در اشاعهٔ دموکراسی به کشورهایی که آمریکا سابقاً از رژیم‌های اقتدارگرایشان حمایت می‌کرد را دنبال کرده است. در زمان ریگان برخی از بالاترین مقامات دولتی مخالف تغییر راهبرد آمریکا از راهبرد ضد کمونیسم به استراتژی حمایت از دموکراسی در جهان سوم بودند. مثلاً در مورد فلیپین مقاماتی چون "کاسپر وینبرگر" (Casper Weinberger) وزیر دفاع، "ویلیام کیسی" (William Casey) رئیس سازمان سیا و "دونالد ریگان" رئیس ستاد مشترک دوران رونالد ریگان بیان کردند که ساقط کردن "فردیناند نومارکوس" حاکم اقتدارگرای فلیپین برای ظهور حاکم دموکراتی به نام "کورا زون آکوینو" (Corazon Aquino) سپردن فلیپین به جنگال شوروی‌ها است. اما حوادث فلیپین ثابت کرد که آنها اشتباه می‌کنند. شاید دموکراسی‌های نوینی چون فلیپین قادر به تبیین این نکته باشند که چرا کشورهای غیر دموکراتی چون روسیه و چین با دکترین اشاعه دموکراسی بوش مخالفت می‌ورزند. اما چرا بسیاری از دموکراسی‌ها نیز مانند کشورهای غیر دموکراتیک یاد شده با ایدهٔ بوش مخالفند؟ چرا بسیاری هم اکنون از کمک به آمریکا در ایجاد دموکراسی در عراق امتناع می‌ورزند با وجودی که اگر عراق در دامان تئوکراسی یا جنگ داخلی سقوط نکند آنها نیز وضع بهتری خواهند داشت؟ آیا در اینجا تناقضی نهفته نیست؟ قدرت و نفوذ آمریکا با اقدردت و نفوذ کشورهای واقع در [مناطق دموکراسی خیز همخوانی ندارد. در میان کشورهای دموکراتیک برخی، آمریکایی‌تر از سایرین‌اند. درجه علاقه دموکرات‌ها در کشورهای مختلف به خط‌مشی‌ها و منافع آمریکا به درجه‌ی در مخاطره بودن لیبرال دموکراسی در کشور‌هایشان وابسته است.

در سال‌های آتی، اگر دموکراسی‌های اسلامی چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ خارجی امن‌تر شوند، به حمایت آمریکا کمتر نیاز خواهند داشت و همچون دموکراسی‌های اروپایی قبل از خود، منافع متضادشان با آمریکا بیشتر مطرح خواهد شد. این دموکراسی‌های اسلامی به فاصله گرفتن از آمریکا و اتحاد با سایر کشورها بر مبنای قدرت، فرهنگ، قومیت، اقتصاد یا جغرافیا روی خواهند آورد. چالش‌های آمریکا در خاورمیانه از این منظر شبیه چالش‌های امروزی‌اش با اروپا و آمریکای لاتین خواهد بود. اگرچه دموکراسی‌های اسلامی نسبت به اهداف قدرت آمریکا احساس نگرانی خواهند کرد اما هم اکنون تحت مزایای هژمونی لیبرال آمریکا زیست می‌کنند و برای ایجاد یک ضد موازنه فعال علیه آمریکا به اندازه کافی تحریک نخواهند شد. روابط آمریکا با این دموکراسی‌های اسلامی تنش‌ها، دردها و حقارت‌های خاص خودش را خواهد داشت اما بسیاری، این روابط را به روابطی که آمریکا در طول تاریخ با کشورهای این منطقه داشته است ترجیح می‌دهند.

چگونگی منزوی ساختن برخی از کشورها نیز در راهبرد آمریکا در زمینه تبلیغ دموکراسی نقش ایفا می‌کند. در زمان کنونی که عراق در بی‌ثباتی به سر می‌برد، منطقه از خشونت برافروخته شده و اکثر دنیا متقاعد شده است که آمریکا به دنبال یک امپراتوری جهانی است، خردمندان‌تر است که آمریکا از ابزار دیپلماتیک و اقتصادی در راستای اصلاحات دموکراتیک استفاده کنند. جهان باید بتواند خودش را با دانستن این مطلب دل‌داری دهد که در بلندمدت دموکراسی‌های اسلامی امن باید راه اسلاف اروپایی خود را پی‌گیرند و از آمریکا دوری کنند. اما در زمان حاضر همه خواهان دموکراسی غربی یا آمریکایی نیستند و آنهایی هم که به دنبال این نوع آزادی‌اند ضرورتاً به یاری آمریکا در رسیدن به دموکراسی اعتماد نمی‌کنند.